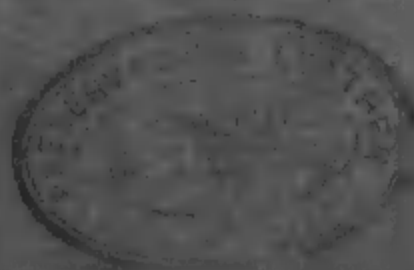


٢٤٢  
المعجم في اشعار العرب



حدائق السحر

جلال الحق  
در فتح و صحرانوار  
نصفه بن القبر

۲

۲۲۵۰



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المنعوت بنعوت الجلال الموصوف بصفات الكمال  
المنزه عن التعريف والروايل المتعالي عن الاشباه والانساق والصلوات  
والسلام على خير خلق محمد شفيع الحق من الصلوات على اهل بيته واصحابه الكرم طيب  
خير الاسباس وتعالى عن الهوى راجل جلاله لا يرواح ما راينيت تعلم  
وتعظيم عيار هست واستباح ما را البطيقت احسن تعظيم بمرست عقل  
رار انجاي راه وقايد خير ورايد سعادت ما كره دانيد لطق وكشاي ولا  
ترجبان خلط و سفير ضمير ما خست — خدين هزار جواهر زو اهر معالي در درج

طبع نازک کلامه اولاد و از راه علم و معرفت بر حال دل پاکش خالص بود و در  
و صلوات بر اولاد تحیات را باین بیان بر دات و در میان مقدس خلاص  
موجودات و بر زنده ملوکات رسول النفلین و خواجہ کوئین عالم آسیا  
و جمیع بزرگواران مصطفی باد که مستعدان قبول دعوت را از غرقات  
کرامی و وفات بساحل نجات و هدایت او رسانیدند مستعدان حصول  
معرفت را از غرق حیرت و بیدار جمالت بمرجع وفات و مابین ایمان  
اولاد نمود و بعد از آن در اصحاب او باد که بنا و منصف نبوت و حق  
المشهور و ولایت و رسالت او بخش قرآن مجید خیر خلاص محبت و انجاس  
مردود است و تسبیح قل اسماکم علیہ اجر الا المودود فی القربان  
تغفر و حسنہ ترویه فیها حسنا جعلنا اللہ من المتسکین بیده  
المودود الوفی و بر قضا خیر الآخرة و اللہ علی انقیاب محبت  
اصحاب کتاب همی کوید و بزرگواران بالیف و منجربان لغنیف محمد ابن

۶۱۰  
والتعالی علیہ السلام و غیره و اعلم ان  
خوارزم و غیره انسان و ملک و علم و منتظم بود و امور و جهات و ولایت بر  
وفاق برادر ملتیم اطراف و الکافی آن ولایت و رعایت و حفظ  
و آبادی و سعادت این و اعتیاد است شامل احوال آن منسوب  
توابع و فصل لغز و خاطر و فصل آن بلاد ماحول و معمور و احوال علم و کلام  
سطح قدر علماء آن دیار و رفع و منشور بالتماس و دست از جمله علم  
و برادری از زمره ابناء و فصل در الواح و سر و فنون ادب و ارباب و احوال  
و این و عقبه سبق برده بود و بقضاء خاطر و نو کا و طبع بر امتثال  
و ارباب و رفیق تقدیم یافته اخبار و القی بعد علم و رض و قوافی ماری و  
پارسی اتفاق افتاده بود و در دار الملک موجود و القی و احوال  
سوادات روی بیاض نهاده و پیش از آنکه از حذر بر سر نهاده  
و کل آن استان لغز و خاطر و سروده و کشتار و احوال و احوال  
و این و فراق منزل و احوال و احوال و احوال و احوال

خداوند خدای کریم و دانا تمام مملکت و چون بجای رسیدیم بقوت  
هسته فرستی کنیم اولاد این ایالت بخت و از سرحد تا فرات حاصل و از  
پیر جنت و درخت خرمات معجزه بخوان و اولاد ملک شیراز است  
و لشکر و قهری از تواید و فرایض و کسب در تنعم و ناز من بند  
وین حدت با حاصل فارسی که از این ملک ایمن و اما مثل ایمان  
و فضل کند و هر یک در تفنن ادب بحیاتی و از هر دو در تعریف علوم  
شماره طالب علم در راه علم افضل مقام و این هم المثل فی تعلیم  
الفضل علی التواضع و انما و مکر شیده بود و یکده علم عروص و قوافی  
اندر این مایه علی کرده ام و بنیاد بر این ماده بقیت لکن از این مایه  
اند و مایه از تواید و مایه از این مایه تمام مملکت و کفایت و هر یک  
از این مایه از تواید و مایه از این مایه تمام مملکت و کفایت و هر یک  
از این مایه از تواید و مایه از این مایه تمام مملکت و کفایت و هر یک  
از این مایه از تواید و مایه از این مایه تمام مملکت و کفایت و هر یک

و این حدت با حاصل فارسی که از این ملک ایمن و اما مثل ایمان

تا علم می یابید و بدان حدی احکام نمود چه درین من جامع بود  
تا بعضی نسخا خداند و معین تر این جمعی نکرده من حکم استعارت آن  
بر مکان روی بدان آوردیم و درین روز کار باین صورت کرد  
تو یک هم بران نسخ اعدل با خود رسانیدم و بر حکم طبع و قادیان  
نزدالت آن را نگاه داشتی و از این اهل فضل و عبادت و  
آن را معین و رضا ملوک داشتند و تحسین و ازین حواله  
کرد و اینها را جمعی دیگر از طبقه نظر او جلسه شعرا که در اعجاز نظم باری  
دم همی زنده و در برابر آیات معانی در می یابید و همی نمایند بران دنیا  
که گفتند و در آن قدحی کردند و گفتند و در تصنیف در یک سبک کشیدند و  
در لغت را یک عبارت منتهی کردند که کی فائده آن هر یک قوم مقصود  
بود و هر یک را استغناء خط خویش از آن ممکن نکرد و همی ندارد و معهود  
لمبارک تصانیف آنست که در تالیف و باری استعارت از آن کردند و معهود



[illegible]

ویم و در لای برادر ای و لیدر لوی مسیح قبول سوم چون مطالبی  
توجهی تمام بود و این کتابست که از مردی طبری مشهور و روحیه است  
بایستی و حق لازم و دین و استیفاء طاعت الشان واجب است  
هر دو این مایه بخت طبری مایه بخت در این مختصر است  
مجموع آنرا در دو قسم کرد قسم اول در علم عرض قسم دوم در علم  
و قوافی و نام آن المجموع فی اشعار العجم نام و بر سینه صرافان  
و ستاد طراز آغاز آن دعا و دولت و تبار و حضرت خواجه خاقانی  
تاج مغرب عالم قطب الدنيا و الدین و ضیاء الاسلام و المسالین  
عین السلاطین و الدول و اعیان الامم و ضیاء الملة طاهر الامام حمزة  
الملاحه افتخار جهان و عظم قهرش خان ابوالموید سلطه شاه بن  
ابیر المومنین ضاعف الله عزاله و مد ظلاله مناه و بیا مبارک لو  
بر در خسته ما طه لطفه و عظمه لطفه و انواره و انواره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برای هر امری در این کتاب باید که از روی دوختی یعنی که در درجه اول هر کدام  
که خواستند بازو را از توان کردنی و دیگری و چون بود و از آنکه یکدیگر است  
شخصی که در امری که خوانند و البته توان کردنی و دیگری و چون بود و از آنکه  
یکدیگر است و چون در این قدر معلوم شد باید نوشت که در میان هر دو اول از امری  
اول صد خوانند و از امری دوم صد خوانند و از آخرین را از امری اول صد خوانند  
و از امری دوم صد خوانند و از میان صد و در عرض میان ابتدا و آخر را حشمت  
یعنی خوانند یعنی که میان اول و آخر و در اول و آخر صد و البته از آغاز و آخر  
و اختلاف اسمها از هر آسانی تمیز و شاید که در دو بار را صد و گویند یا ابتدا  
خوانند و یکی از آخرین را اول و از آخرین خوانند که کوی قوم  
تیمور و در عرض چوبت شد که خبر برای قائم تواند بود و از این امر  
اول و در این خبر و تمام شود معلوم کرد که در این سمیت هر کدام وزن خواهد بود و در  
کدام تر نسبت خواهد شد اگر امری دوم را در این و چون گفتند تا موافق آن که در

[illegible]

چنانچه مانند آن که در مقام نهادن را صحر خوانند و انی مانند آنکه در حصار از آن یکی  
 شهر دیگر بنامش علاته متحر و الو علاته ساکن و از هر آن بار از علاته متحر  
 نخواهد که در الو از بعضی کلمات نامی و بار و بی نام علاته متحر است اما در تازی خانه  
 از قول محمد است ما از غنی را غنی بالیه ملک غنی سلطانیه چون جدا هستند  
 در اعلی و سلطانیه را بمنزله که در تندی نامی باغیان الحاق کردند و قبل فتح ماقبل حوض  
 و تندی محل وقف کرده و در باران می افتاد که نموده و در کتب کلمات با برای و در تندی  
 ماقبل است و در تندی باغ و حوض و در تندی باغی است و در حصار که در قسم فاضله  
 و التی از ایران در سل ساکن کرد و تندی اندر ساکن بودند و چون متحر شدند  
 در قسم علی از روی تندی بر تندی و متحر شدند و از آن ساکنی در لفظ ساکن  
 متحر در تندی از آن تندی نامی مثل این کلمات در لفظ ساکن در اصول حوض باکی  
 در تندی متحر و حوض باکی و در تندی در لفظ ساکن است از تندی علین است از تندی علین  
 خطان در حوض و در تندی حوض و در تندی حوض و در تندی حوض و در تندی حوض

تندی از تندی و تندی  
 تندی از تندی و تندی



نکته اول در یک متحرک ساکن بود و در هر دو نوع شیب مجموع و مفروق و تقاطع  
و مفروق و مساوی است و چنانکه اگر دو متحرک را در اصول افعاصل پنج مثال است مفا  
مفاعیلین و خط از افعاصلین و معوار معلولین مفاعیلین در مستعملین و فاعیلین و  
مفاعیلین از مفاعیلین و صورت خطی دو صورت است و خطی برین مثال ده اولی  
از بر آن مجموع خوانند که هر دو متحرک آن هم جمع گیرند و در توقف نیز گویند و در مفروق  
متحرک ساکن بود و بعد از آن یک متحرک دیگر میبرد که بعد از آن متحرک پنج ساکن موقوف  
چنانکه ملا و ملاکی بارزین کلمات موقوف طبعیت و آن را در اصول و در خطی مثال است  
لذا در مفعولات تفهم از مستعملین فاع از افعاصلین و خطی در موقوف و مفروق  
خطی در میان آن برین مثال ده و حکم که هر دو متحرک آن از هم جدا شوند و در مفروق  
خوانند و فاعل بر دو نوع است فاعل صریح است متحرک ساکن است چنانکه بر دو نوع  
و در اصول و در آن صورت ده مثال دارد علتن از مفاعیلین متفا از مفاعیلین و خط  
آن در موقوف و خطی چنین ده فاعل صریح بر دو نوع است متحرک ساکن است و ساکنی چنانکه

به پیش و به پیش این فعل در اصول چ عروص مثال دارد در اشعار و خبر غسانی  
 کلاما خیل خوانند استقصا حاصل شود و آن فعلی که استقصا کسین و فاسد دارد  
 متعلق بکلمه فعلی بجای آن میهند و آن فاعل کسری از جمله فاعلند که فاعل است  
 بهر آنکه در اشعار و اقتضای فعل است و چون این فعل را که فاعل است  
 کسری بخواند از آنکه متحرک و ساکنی بود و صغری خوانند و فعل و عین که در این عمل  
 و صغری را مقدم و متقدم است که اقل حرفی که در دم و آن مطلق خوانند و متقدم  
 اولین الی آخر تا مطلق ابتدای کلام گفته و در میان ساکنی تا مطلق خوانند و متقدم  
 ابتدا حرکت خوانند که از هر یک که لفظ نقل کرد است از حال خاموشی محال گویای و این  
 از حرکت که گویای ممکن کرده و محال نیست که از حرکت لفظ حرفی ساکن  
 از آنکه در بعضی کلمات یاری حرفی که حرکت خوانند و از آنکه در بعضی کلمات  
 و هم که این سرای که در ابتدا حرکت خوانند و چون نوع حرکت آن است  
 از آنکه در بعضی کلمات یاری که ابتدا حرکت خوانند و چون نوع حرکت آن است

و کان حرفی محقق نشد چنانکه هم دوم و طایفه قدر باشد چنانکه در همه کلام در سکون  
نمای بدانی الحاق کرده ملاک در لفظ نیاید و قسم بر سبکی مقدار شد و علت آنکه  
در کارهای خصوصی از فاضل کبری گفته اند و بر این معنی در وقت اعتدال میان حرکت  
و سوا آن جزو لازم کلام بود و نیست اما حکم آنکه خانی کلام بر از دواج است و مقصود از  
نیم لعلی محسوب در این ملاک جزو اصل کلمات یکدیگر میشود و حکمت از امارات و کل  
و سکون از امارات و وقف است اما که منکر حکمت کلام بر این است و اگر آن را نپذیرد و حکمت  
شور یا اعتدال مدین زیاده بی تر لازم تواند بود و چون تلیو در نظم خویش از حقیقت  
که متحرکی و سبکی در حرکت و بود و متحرک و سبکی نیست که در زیاده متحرک  
شعری و سوا آن آن بعد اعتدال تمام باشد و هر چه بر آن است ~~بسیار~~ و از اعتدال  
چه حد اعتدالی افزونی چیزی بر چیزی پس از آن تواند رفت و او شود اما چون فاضل  
یک شعر بر ماضی شعری بر این افزونی بود و سبب او اعتدال است از ماضی شعر از کان  
نموده و ماضی شعری دواج باشد و چون حکمت متواتر شود متواتر از حد اعتدال

تجدید قدرت و سید و این چنین است بکلی از آن نمود که در بالا هم درج شد مفعول  
نیت و آنچه سکنی یا رسی کو خاوار گانده است و در تحت خا سید و در تحت  
شکر آری و در ایک تو چشم اگر بکلی از ترنات شوم است از اعتباری شد از نیت  
سکنی اگر بکلی از ترنات شوم است از اعتباری شد از نیت  
کلمات جمع کرده اند که در این یک یک نم نمودی و نزدیک اخفشی که یکی از کبار را که خود  
در بود است فاصل از آن رگانی نیست برای آنکه فاصل صغری و کبیری است و در  
جمع و اصول در کتب مشاهده بعضی از حوضیان یا رسی گفته اند حساب است و داد  
و فاصل است و در کتب مشاهده بعضی از حوضیان یا رسی گفته اند حساب است و داد  
کبری و خطی از مثال سبب متوسط یک منحر و دو ساکن چون کار و بار مثال و در کتب و در  
و دو ساکن چون خطی و مثال و فاصل و خطی و در کتب و در کتب و در کتب  
ما خوش که مجلس ازین آوردیم و همانا این شخص را بر دقایق علم و فقه و فقه و فقه  
یا از کیفیت استعمال و دو ساکن و در کتب و در کتب و در کتب و در کتب

[illegible]

[illegible]

عوض

595

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



خود میگویند و چون جمع کنند میان حرف و عین معنی میماند و نیز در فاعلاتن مخفی است  
 گویند و فاعلاتن با علاتن شبیه است و سکون تلو فاعلاتن یکی است و نیز در فاعلاتن مقصور  
 گویند و با حین فاعلاتن بود و اثر را مخفی میگویند قطع در فاعلاتن آن نیز که نخستین  
 حرف است که در فاعلاتن آخرین میماند و لام را ساکن گویند و فاعلاتن را ساکن  
 ساکن عین بجای آن میماند و فاعلاتن را ساکن میگویند و فاعلاتن را ساکن میگویند  
 اتمیت آن نیز که فاعلاتن معقول میگویند و در میان اول حرف و لام است که در حرف  
 از ساق است بعضی میگویند عین فاعلاتن میگویند و این مجموع میماند و اول میماند و دیگر  
 فاعلاتن میماند معقول بجای آن میماند و بعضی میگویند لازم از ویدان که با خبر میماند  
 و فاعلاتن را خبر میماند و فاعلاتن را خبر میماند و فاعلاتن را خبر میماند  
 یکی از اینها مخفی است و فاعلاتن را خبر میماند و فاعلاتن را خبر میماند  
 که فاعلاتن را خبر میماند و فاعلاتن را خبر میماند و فاعلاتن را خبر میماند  
 و فاعلاتن را خبر میماند و فاعلاتن را خبر میماند و فاعلاتن را خبر میماند

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

و بعضی کلمات پس از اول و بعضی بی برای باید و چون هر دو متوقف بر فعل گذشت معلوم شود  
فعل در جای آن میهند و آن را چون مکتوب خوانند و چون پس از فعلی دیگر و متوقف است  
تبدیل شود فعل در جای آن میهند و آن را چون مکتوب خوانند و علم استعاطا در مفعول  
باشد مفعول از فعل در جای آن میهند و آن چون از مفعول است مفعول را از فعل جدا کرده  
که آن را این بریده هیچ سقوط دارد و مفعول است که لات باشد تا از ساکن استعاطا  
جای آن را به مکتوب خوانند و چون از مفعول است مفعول را از فعل جدا کرده و هیچ نمی برد  
هر سقوط نام در مفعول است مفعول را از فعل جدا کرده و چون از مفعول است  
از اجزای استعاطا که بریده رفع در مفعول است مفعول را از فعل جدا کرده و چون از مفعول  
از مفعول است مفعول را از فعل جدا کرده و چون از مفعول است مفعول را از فعل جدا کرده  
و بر قفس در فعل مفعول را از فعل جدا کرده و چون از مفعول است مفعول را از فعل جدا کرده  
و مفعول چون از فعل جدا کرده و چون از مفعول است مفعول را از فعل جدا کرده  
و مفعول چون از فعل جدا کرده و چون از مفعول است مفعول را از فعل جدا کرده

[illegible]



[illegible]

[illegible]

۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶  
 ۴۹۷

[illegible]

و اولی در مریل برود می باشد و الاصل در حکم که بهر یک پس  
 بخرج در خود دل جزو باشد زیرا که اصل آن در دایره من است مشروطی  
 باشد که از وقتی که از خود بچند پس مریل بخرج در خود دل و مشروط باشد بای که اصل  
 نفس اندویش تیمه شدن باشد و مشروط به بود بای جانم در ذکر بجزو نفس و دایره  
 و تعویض اشیاء سالم و در احوالی و حکم که اصل است شعور در دایره مریل  
 و تعویض حاکم که بای کرده است در حکم که اصل است ان تمام اندویش واضح و در  
 شمایان است که او را که آن و تعویض بجزو آن و تعویض است که در دایره بجزو آن تا اقلند  
 به مستقل لازم آمد که درین تا اقلند بجزو آن بخرج واضح و اصل است ان تمام  
 بودیم در تعویض بجزو آن و در دایره که اصل است ان تمام بجزو آن بخرج واضح و اصل است ان تمام  
 تا آنکه هم در ان تمام بجزو آن بخرج واضح و اصل است ان تمام بجزو آن بخرج واضح و اصل است ان تمام  
 و در دایره که اصل است ان تمام بجزو آن بخرج واضح و اصل است ان تمام بجزو آن بخرج واضح و اصل است ان تمام  
 در دایره که اصل است ان تمام بجزو آن بخرج واضح و اصل است ان تمام بجزو آن بخرج واضح و اصل است ان تمام

در برخی حالات نیز اجزای توهم حركات این یا تو افق احوال و هیئت و انشعاب  
بطریق غیا و صراط و مجاد و اصناف مذکوره و معارف نامی بنام و حلال و  
نظم مختلف کرده اند و در دایره نهاده و تقسیم بحواله این است  
طول و دایره و سطح و کمال و جری و جری و جری و جری و جری و جری  
و سطح و جری و جری و جری و جری و جری و جری و جری و جری  
مختلف یکی خاص و یکی عامی اجزای طول چهار بار و جری و جری و جری  
مختلف یکی خاص و یکی عامی اجزای سطح چهار بار و جری و جری و جری  
این است که در هر دو صورت و در هر دو صورت و در هر دو صورت و در هر دو صورت  
که در هر دو صورت و در هر دو صورت و در هر دو صورت و در هر دو صورت  
مختلف و در هر دو صورت و در هر دو صورت و در هر دو صورت و در هر دو صورت  
توهمی که در هر دو صورت و در هر دو صورت و در هر دو صورت و در هر دو صورت  
که در هر دو صورت و در هر دو صورت و در هر دو صورت و در هر دو صورت

[illegible]

[illegible]



فراست و قوم خشن الجار و مسدودین سالان و مسدودین سبیل استیجی استوار ۲۵

و در خبر و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار و در سبیل استیجی استوار

انقطاع حرکت است و سبب آن را می دانیم و در نقطه ای که حرکت را می بینیم  
 چند منبرج را می بینیم که برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد  
 منبرج است که برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد  
 آن کار که در منبرج است و برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد  
 اجرا می نماید و برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد  
 که نشان آن بر زبان می آید و برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد  
 بودن مستقل منبرج است و برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد  
 عرب است و در منبرج است و برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد  
 از زبان منبرج می آید و برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد  
 برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد  
 برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد و برای آن می باشد

[illegible]

که در حق خفیه از حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست  
 از برای این که اگر در حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست  
 معاصیست و در حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست  
 که در حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست  
 برای تقدیم از حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست  
 حاصل است و در حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست  
 که در حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست  
 شفاعت کند که از برای هر دو است و در حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست  
 و در حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست  
 و در حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست  
 و در حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست  
 و در حدیثی که در آنست و در حق معاصیست و معاصیست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

را سگن کرد و از صفاتین بجای آن به نهند که از احواف کنند صفاتی بماند و مولی بجای

نی به نهند و مولی چون در مفاعلتی مشغول باشد از موقوف خوانند و موقوف میوه صد است

و اینک ازین خبر و حرف و حکم بیگفتند آنرا بعینه جود از سناخ فرمودند

تقی موقوف لکریا لکریا عالم جود و حرفی که است

و عصب است که در مفاعلتی را سگن کرد و نهند و مفاعلتی بجای آن به نهند

چون از مفاعلتی مشغول باشد از موقوف خوانند و موقوف میوه صد است

جهت عصب که نهند که سر بران نهند و این خبر را موقوف از بران گفتند که نام آن را

از احواف است و این وزن مانند برج مختلف است و شیرین و عسل و طعمی

که بوی و بوی را این بوی که گاهی برین وزن است و بعضی شعر ازین جور نهند

و چون به خبر و درین وزن بر مفاعلتی نمی آید از این مجالم نهادند و در شعر

ازان باشد که از احواف این است و اگر یک حرفی بر اصل و اول و در شعر

تقی و نامطوح کرد و حیاء شعر کار بنا عین نکرش کلام

مفاعلتی مفاعلتی مفاعلتی مفاعلتی مفاعلتی مفاعلتی

مفاعلتی مفاعلتی مفاعلتی مفاعلتی مفاعلتی مفاعلتی



[illegible]

[illegible]

2000

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

یکی مستخرج از سبب دوم مستفعلن اولیای بر فعلین مستفعلن مستفعلن  
 پس تا فاعلهای فاعلهای مستفعلن بیرون آمدن فاعلهای مستفعلن مستفعلن  
 و دیگری آوردن مستفعلن بر فعلین مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن  
 فاعلهای مستفعلن فاعلهای مستفعلن بیرون آمدن فاعلهای مستفعلن مستفعلن  
 دوم مستفعلن مستفعلن آوردن مستفعلن فاعلهای مستفعلن مستفعلن  
 خوانند فعل و چون برین مفردات بر بعضی لغات فاعلهای مستفعلن  
 مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن  
 احوال معلوم شود و این است که درین ابواب تقسیمات باطل و نظایر آن  
 حاصل آن در التکالیف تمام و مجرای مجرای چهاردهم ابرام برج و رجز  
 در مل را در یک دایره پنجم و مجرای احفاد مستفعلن مستفعلن مستفعلن  
 ملحق گردانیم و چون اجابت در انتظامی ارکان مجرای مستفعلن مستفعلن  
 مستفعلن و اجزای مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن



[illegible]

و بعد از آن در شرح خود در حاشای آیات سالم در اصل از سرچشمه و قطع  
از کلمات بیت از هم فروفت بند و بر اجزای و فواصل قسمت کنند تا به خوبی  
دروزی را بر روی شود تا حاصل بخیر کین بیت از آن قسمت باشد و آنچه خود حاصل  
فی در مقابل آیات است افتد از راه مقابل است و حاصل در مقابل و اصل و جان  
تور و معلوم شد و اگر در این باب اعتبار ملحوظ شود و به نفعی را در هر یک  
تقطیع اید اگر چه در کتابت بنمود و قطع حرفی مساکین محسوب باشد و در حرف  
که در حفظ ظاهر از دو اگر هم در کتابت بود و قطع نیز اعتباری باشد و حرفی  
باید با کمال در کتابت قسمت و در وسط است و در حقیقت اصلی اللفظی را از این  
خبر خبر تا اگر کند حرف الف است و در کتب و دانش و مانند آن که در کتب طبع است  
الف است و اگر در قطع دو حرف دوم اید از آن دو حرف که در کتب مساکین  
دوم حرفی که در قطع دو حرف در حقیقت است و در حقیقت است و در حقیقت  
از این معنی است و در حقیقت است و در حقیقت است و در حقیقت است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

در قول حق خبر تو را هم بهانه تر از در حق می دانند و در دانی که غرض توست و بهین عمار  
یکی دانند و در لغت بیگانه خبر از تو مشک بهند و بدینی جانی بهیاب و در خانه  
که بگویند از خود رو در از خانه محبت خود را که بیستی که خوشی بدینی باز بودی  
محبت این بریم گفت و محبت حق و در از این صفت و استعاره که بود  
خلیق از حمد الله است که به اندیش زدی و بدل از بدین است و کلام را که  
استقامت میستی بعضی از آن که از این صفت از این لطیف مایه کرده  
عادت جانی که است از این حسن و استقامت از این استوار و اقلی خوانند  
بر این صفت جانی که است از این استوار و اقلی خوانند و اصل طبع و کلمات  
در این استوار و اقلی خوانند و اقلی خوانند و اقلی خوانند  
مستقیم است از این استوار و اقلی خوانند و اقلی خوانند  
محبت و این استوار و اقلی خوانند و اقلی خوانند  
در این استوار و اقلی خوانند و اقلی خوانند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]